

بررسی شرط وکالت و شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد خارج لازم

مهدي پناهی^۱

چکیده

اشخاص در روابط اجتماعی خویش می‌توانند برای نیل به بعضی از اهداف خود از طریق وکالت اقدام نمایند. از آنجایی که عقد وکالت از عقود جایز و اذنی است و در هر زمان و بدون علتی موجه، قابل فسخ است، موجب گردیده نظر طرف‌های قرارداد را تأمین نکند. در نتیجه برای رفع این تزلزل در عقد وکالت و به منظور ایجاد رابطه‌ای پایدار و غیرقابل فسخ، برخی از افراد به وکالت بلاعزل و یا وکالت بدون استعفا روی آورده‌اند. وکالت بلاعزل، وکالتی است که موکل حق عزل ندارد و متقابلاً وکالت بدون استعفا، وکالتی است که وکیل فاقد حق استعفا است. در این پژوهش ابتدا شرط و انواع وکالت تعریف شده و سپس اعتبار وکالت بلاعزل، طرق ایجاد وکالت بلاعزل و آثار آن مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله، روش پژوهش توصیفی است که به معرفی دقیق و بیان ابعاد مختلف مسأله اصلی پژوهش می‌پردازد. روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و ابزار گردآوری اطلاعات، فیش‌برداری می‌باشد.

واژگان کلیدی: وکالت بلاعزل، شرط ضمن عقد، عقد لازم، عقد جایز.

مقدمه

و درج عقد جایز ضمن عقد لازم، آن را لازم نمی‌سازد بلکه عقد را صرفاً از طرف مشروط علیه غیرقابل انحلال می‌کند (شهیدی، ۱۳۸۱: ۲۱).

الف) عقد لازم: عقدی است که هیچ یک از طرفین حق فسخ آن را نداشته، مگر در موارد معینه؛ مثلاً جایی که به وسیله یکی از خيارات حق فسخ^۱ داده شود و یا به واسطه اقاله، طرفین حق فسخ معامله را داشته باشند. اثری که عقد لازم ایجاد می‌کند، آن است که طرفین بدون رضایت همدیگر نمی‌توانند عقد را بر هم زنند و ملزم به انجام محتوی عقد می‌باشند. پس اصل بر لزوم عقود است، مگر در مواردی که قانونگذار به طور صریح یا ضمنی بر جواز عقدی نظر داشته باشد (موسوی‌بجنوردی، ۱۳۸۵: ۳۴۸). در فقه برای حجیت اصل لزوم سه دلیل آورده شده است که عبارتند از:

۱- لزوم، اثر شرعی هر عقدی است.

۲- ظاهر عقود دلالت بر لزوم می‌نماید.

۳- عموم آیه «اوفوا بالعقود».

فلسفه اصلی لزوم عقود این است که لزوم، موافق با طبیعت هر عقدی می‌باشد و هنگامی که طرفین با قصد معین توافقی می‌نمایند هرگز نمی‌خواهند آن را فسخ نمایند، اگرچه ممکن است برای خود حق فسخ را پیش‌بینی نمایند و این منافی قصد آنها بر انجام تعهد نیست (چای‌بخش، ۱۳۸۶: ۲۳).

ب) عقد جایز: هم عقدی است که هر یک از طرفین بتوانند هر وقتی که بخواهند بدون هیچ‌گونه علت قانونی، عقد خویش را بر هم زنند و برای فسخ عقد جایز صرفاً اراده انحلال کافی است و حتی احتیاجی به موافقت طرف دیگر ندارد؛ ضمناً این نوع عقد با مرگ و جنون و سفه یکی از طرفین منفسخ می‌شود (موسوی-

از مهم‌ترین اموری که باید بین افراد به منظور حفظ نظم و نظام جامعه رعایت شود، پیمان‌هایی است که بین آنها منعقد می‌گردد؛ زیرا انسان‌ها برای نیل به اهداف خود اموری را بین خود قرار می‌دهند که اگر به آنها عمل نشود، شیرازه امور از هم می‌گسلد و اعتمادها از هم سلب می‌شود و روابط متزلزل می‌گردد و این پیامدها با قوام و دوام زندگی بشری منافات دارد. پیمان‌های منعقد بین بشر ممکن است به صورت‌های مختلف واقع گردد که یکی از مهم‌ترین آنها عقد و در مرتبه دوم شرط می‌باشد. قبل از تصویب قانون مدنی، عقیده فقها بر این بود که توافق و قراردادی که به صورت یکی از عقود معین یا ضمن آن نباشد فاقد اعتبار است، از اینرو افراد توافقات خود را ضمن یکی از عقود معین می‌آوردند و از این طریق به آنها اعتبار می‌بخشیدند. حتی گاهی عقد جایز را به عنوان شرط ضمن عقد لازم درج می‌کردند تا از این طریق قرارداد مزبور را از مزایای لزوم بهره‌مند سازند. با تصویب قانون مدنی و تدوین ماده ۱۰ افراد توانستند به جای اینکه چیزی را به صورت شرط ضمن عقد پیش‌بینی کنند، مستقیماً بر آن توافق کنند. با این حال گاهی شرط، مربوط به ارکان قرارداد اصلی است که در این صورت پیش‌بینی آن ضمن عقد منطقی و طبیعی است و یا طرفین با شرط ضمن عقد می‌خواهند به قرارداد جنبه تبعی بدهند که ناچار هستند از همین شیوه عمل کنند (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۸۶).

عقود به لحاظ ماهیت به دو دسته عقود لازم و عقود جایز تقسیم می‌شوند که این تقسیم‌بندی ناشی از وضعیت قانونی عقد است که به اراده طرفین قابل تغییر نیست؛ یعنی طرفین نمی‌توانند هیچ عقد لازمی را به عقد جایز و هیچ عقد جایزی را به عقد لازم تبدیل کنند

^۱ خیار اسم مصدری به معنی اختیار و به مفهوم اختیاری است که شخص در فسخ معامله دارد. خیار یا خیار فسخ اصطلاحی در فقه و حقوق به معنای حق برهم‌زدن یک‌جانبه قرارداد است (ویکی‌پدیا).



مواردی که برای آن مدت تعیین می‌شود وکالت نیز منقضی می‌گردد. با عنایت به قاعده عام مندرج در ماده ۱۹۵۴ همین قانون در خصوص کلیه عقود جایز، به خوبی جایز بودن عقد وکالت در نظر قانونگذار قابل استنباط است.

از آنجایی که عقد وکالت در ارتباطات اجتماعی رواج بیشتر و اهمیت ویژه‌ای دارد و از سویی دیگر مصالح و منافع طرفین اقتضا می‌کند که از تزلزل این نهاد حقوقی کاسته شود و با اطمینان بهتر روابط تجاری منعقد گردد، از گذشته دور به منظور استحکام بیشتر عقد وکالت و اطمینان به دوام آن تا پایان قرارداد یا انجام فعل موردنظر، رویه آن بوده است که بر خود این عقد یا ضمن عقد لازم دیگری عدم فسخ آن مورد توافق واقع می‌شد و این رویه همچنان ادامه دارد (سلطانی- نژاد، ۱۳۷۶: ۷۲) این رویه بر مبنای نظریه برخی از فقها و به تبع ماده ۶۷۹ قانون مدنی است که مقرر داشته: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند، مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل آن در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد».

بررسی و تعریف شرط

در فرهنگ لغت دهخدا، شرط به معنای پیمان و عهد یا التزام آمده است. در علم اصول شرط چیزی است که از وجودش، وجود امری لازم نمی‌آید، ولی از عدم آن، عدم لازم می‌آید. در اصطلاح حقوقی شرط دو معنا دارد:

۱- امری که وقوع یا تأثیر عمل یا واقعه حقوقی خاصی به آن بستگی دارد، مثلاً قصد و رضا که شرط صحت معامله است.

۲- یک نوع توافق فرعی که از توابع عقد بوده و این تابعیت یا برحسب طبیعت خاص موضوع می‌باشد و یا برحسب تراضی طرفین (کاتوزیان(الف)، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۱۲۳). به بیان دیگر، شرط در اصطلاح حقوق قراردادها،

بجنوردی، پیشین: ۳۴۸). حیات عقد جایز به وجود عامل سازنده مؤثر که همانا اراده می‌باشد، بستگی دارد که به سه طریق می‌تواند تأثیر خود را از دست بدهد:

۱- اراده عبارت است از یک سلسله اعمال دماغی که در ذهن انجام می‌گیرد و سپس در عالم حقوق اعلام می‌شود تا بتواند حالت سازندگی را داشته باشد. هرگاه خالق اراده از خلق آن جلوگیری نماید، در نتیجه آن عامل سازنده عقد و عمل حقوقی از حیات در عالم حقوقی بازمی‌ماند که به این عمل فسخ می‌گویند.

۲- هر اراده‌ای با توجه به ساختار وجودی آن نمی‌تواند مطلقاً حالت سازندگی داشته باشد، بایستی اراده، سالم و خالی از عیب باشد وگرنه، ضمانت اجرای آن بطلان و عدم نفوذ خواهد بود.

۳- اگر شخص ایجادکننده اراده از بین برود، به علت از دست دادن شخصیت خویش، جنبه خالقیت را نیز از دست می‌دهد و در نتیجه عمل حقوقی از ادامه حیات باز خواهد ماند (مصلحی، ۱۳۸۲: ۳۴۴-۳۴۵).

عقد وکالت از جمله عقود جایز است که به موجب آن موکل به وکیل برای انجام دادن هر امر قابل نیابتی اعم از حقوقی یا مادی به طور مطلق یا مقید اعطای نیابت می‌کند. جواز عقد وکالت در قانون مدنی به صراحت نیامده است، بلکه آثار عقد وکالت که در مواد ۶۷۸ تا ۶۸۳ قانون مدنی آمده است حاکی از جایز بودن عقد وکالت است. این آثار عبارت است از: عزل موکل، استعفای وکیل و انحلال به واسطه موت و جنون و سفاهت. علاوه بر این، طبق ماده ۶۸۳ قانون مدنی: «هرگاه متعلق وکالت از بین برود یا موکل عملی را که مورد وکالت است، خود انجام دهد یا به طور کلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد، بجا آورد مثل اینکه مالی را که برای فروش آن وکالت داده بود خود بفروشد وکالت منفسخ می‌شود. «بدیهی است که با انجام شدن مورد وکالت و همچنین با انقضای مدت نمایندگی، در

^۱ ماده ۹۵۴ - کلیه عقود جائزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سغه در مواردی که رشد معتبر است.

اصلی به جهتی از جهات قانونی باطل شود و یا عقد به سببی فسخ یا اقاله شود، یا مدت عقد سرآید شرط نیز بخودی خود از بین خواهد رفت، مگر در مواردی که انحلال نیاز به تشریفات خاص دارد. شرط را به اعتبار نفوذ می‌توان به شرط صحیح و فاسد تقسیم نمود که قسم اول به شرط صفت، شرط نتیجه و شرط فعل تقسیم میگردد.

الف) شرط صفت: شرط صفت در ماده ۲۳۴ قانون مدنی تعریف شده است. این شرط ممکن است راجع به چگونگی مورد معامله باشد، به این معنی که طرفین کیفیت خاصی را در مورد معامله منظور و ضمن عقد ذکر کنند و یا شرط، مربوط به مقدار مورد معامله باشد. در ماده ۲۳۵ قانون مدنی آمده: «اگر بعد از عقد معلوم شود که مورد معامله دارای صفتی که شرط شده نبوده است، کسی که شرط به نفع او شده است خیار فسخ خواهد داشت و می‌تواند معامله را بر هم زند».

ب) شرط نتیجه: طبق ماده ۲۳۴ و ۲۳۶ قانون مدنی در این نوع شرط، نتیجه یکی از اعمال حقوقی به صرف شرط کردن در عقد بدون اینکه احتیاج به امر دیگری باشد، حاصل می‌شود. در این صورت وقوع عقد اصلی و اشتراط ضمن آن برای تحقق این نتیجه کافی است و نیازی به ایجاب و قبول جداگانه برای تحقق شرط نیست. در واقع وقتی شرط نتیجه معتبر است که نتیجه مورد نظر احتیاج به سبب خاصی نداشته باشد و به محض اشتراط، در خارج تحقق یابد؛ در غیر این صورت شرط نتیجه باطل خواهد بود.

ج) شرط فعل: وفق ماده ۲۳۴ شرط فعل، شرطی است که در ضمن معامله‌ای قید به انجام کاری یا خودداری از انجام کاری توسط یکی از متعاملین یا ثالثی شود. پس این شرط ممکن است به صورت ایجابی

عبارت است از خواسته‌های فرعی طرفین که ضمن خواسته اصلی یا موضوع اصلی قرارداد، مورد توافق طرفین قرار می‌گیرد (همان، ۱۴۵). به گفته دکتر صفیایی، شرط عبارت است از: «توافقی که افراد ضمن عقد دیگری می‌کنند و تابع عقد می‌باشد و از خود استقلال ندارد و در صورت بطلان یا انحلال عقد اصلی، این توافق نیز باطل یا کان‌لم‌یکن می‌شود» (صفیایی، پیشین: ۱۸۵). نمونه شرط در معنای دوم، شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد معین دیگر است.

اگر شرط دارای علاقه و ارتباط با عقد باشد حتی اگر قبل از انعقاد عقد شرط واقع گردد و یا بعد از انعقاد عقد ضمیمه عقد شود، شرط ضمن عقد می‌باشد و مهم نیست این شرط همزمان با انعقاد عقد ضمن آن قید شود (وائقی، ۱۳۹۳: ۲). به اعتقاد دکتر کاتوزیان به تعهدی، شرط ضمن عقد گفته می‌شود که در نتیجه طبیعت تعهد یا تراضی دو طرف عقد ضمن عقدی درج شود و بین تعهد و آن عقد، علاقه و ارتباطی مانند اصل و فرع موجود باشد؛ خواه عقد بر مبنای آن واقع شود یا مفاد شرط را دو طرف ضمن عقد بیاورند یا بعد از عقد به آن ضمیمه کنند. آنچه اهمیت دارد وجود علاقه و ارتباط شرط با عقد است نه زمان وقوع آن؛ زیرا نیروی قصد مشترک این توان را دارد که امری خارجی را به عقد پیوند زند و آن را در شمار مفاد عقد آورد. پس اگر شرطی را که ضمن عقد آمده است از دیدگاه قصد مشترک ربطی به عقد نداشته باشد، باید آن را التزامی مستقل یا تعهد ابتدائی شمرد (کاتوزیان(الف)، پیشین: ۱۳۰).

با توجه به ماده ۲۴۶ قانون مدنی از آنجا که شرط به عنوان تعهد تبعی متفرع بر تعهد اصلی بوده و نیز مورد یا جزئی از معامله اصلی است، بدون شک هرگاه تعهد

^۱ ماده ۲۴۶- در صورتی که معامله به واسطه اقاله یا فسخ به هم بخورد شرطی که در ضمن آن شده است باطل می‌شود و اگر کسی که ملزم به انجام شرط بوده است عمل به شرط کرده باشد می‌تواند عوض او را از مشروطه بگیرد.

^۲ ماده ۲۳۴- شرط بر سه قسم است: شرط صفت، شرط نتیجه، شرط فعل اثباتاً یا نفیاً. شرط صفت عبارت است از: شرط راجعه به کیفیت یا کمیت مورد معامله شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود. شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود.

^۳ ماده ۲۳۶- شرط نتیجه در صورتی که حصول آن نتیجه موقوف به سبب خاصی نباشد آن نتیجه به نفس اشتراط حاصل می‌شود.



مورد استثنایی دانسته‌اند که به سایر عقود جایز، قابل تعمیم نمی‌باشد. استدلال آنها این است که چون جواز، اقتضاء ذات عقد وکالت است، شرط عدم عزل، خلاف مقتضای عقد است، فلذا فاقد اعتبار می‌باشد و تنها اثر شرط، عدم عزل را تعهد عدم استفاده از حق عزل می‌پندارند که این نیز از مصادیق شرط فعل است که امکان تخلف از آن می‌باشد و در این صورت مشروط‌له حق فسخ دارد (خیراللهی و مه‌دوی، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۲). این گروه برای توجیه نظر خود پاسخ‌های متعددی داده‌اند، مثلاً:

دکتر امیری قائم مقامی اعتقاد به نسخ ماده ۶۷۹ قانون مدنی دارند: چرا که این ماده با ماده ۹۵۹^۱ قانون مدنی در تعارض است، زیرا ماده مذکور از قواعد آمره محسوب می‌شود، لذا جزء استثنائات قانونی اصل حاکمیت اراده بوده و نمی‌توان برخلاف آن تراضی کرد. ماده مذکور مقرر نموده است: «هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب نماید». ایشان برای رفع این تعارض معتقدند که در حقوق جدید تبدیل عقد جایز به عقد لازم مغایر با آزادی تصمیم‌گیرین است. از سویی دیگر ماده ۹۵۹ در جلد دوم از قانون مدنی قاعده عام و مؤخر است و ماده ۶۷۹ در جلد اول قاعده‌ای خاص عقد وکالت و مقدم بر ماده سابق‌الذکر است که با توجه به اوضاع و احوال در نسخ و از آنجا که ماده ۹۵۹ از اصول اولیه قانون مدنی جدید می‌باشد، می‌تواند نسخ قسمت اخیر ۶۷۹ باشد (امیری قائم مقامی، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

در پاسخ به این توجیه می‌توان به نظر دکتر امامی اشاره کرد، ایشان در تفسیر ماده ۹۵۹ قانون مدنی می‌گویند: برای حیات اجتماعی هر فردی در جامعه، حقوقی شناخته شده که به وسیله آنها آزادی حقوق فردی که مجموع آن حقوق مدنی است، تأمین می‌گردد. قانون

یا سلبی ذکر شود. در این نوع شرط هرگاه مشروط‌علیه از وفای به شرط تخلف کند مشروط‌له می‌توان به دادگاه مراجعه و اجبار مشروط‌علیه را تقاضا کند (صفایی، پیشین: ۱۹۵-۱۹۴).

وجه تمایز شرط نتیجه و شرط فعل به شرح ذیل می‌باشد:

۱- «شرط نتیجه» ویژه امور اعتباری است که به تراضی تحقق می‌یابد، تراضی می‌تواند چگونگی رابطه امور مادی را با اشخاص تغییر دهد، ولی توانایی دگرگون ساختن جهان خارج را ندارد؛ ناچار جابجایی و حرکت‌های مادی نیاز به انجام فعلی دارد که متناسب با آن باشد و در عقد تنها التزام به انجام آن در قلمرو شرط فعل است نه شرط نتیجه.

۲- موضوع شرط نتیجه امری مثبت است و خودداری از انجام کار که بر حسب طبیعت خود استمرار دارد و باید در ظرف زمان تحقق پذیرد در قلمرو شرط فعل است.

۳- شرط نتیجه نباید به سببی خاص و جدای از عقد نیاز داشته باشد، وگرنه ناچار باید مقدمات آن سبب را در خارج از عقد بجا آورد؛ یعنی فعلی نیاز دارد که در قلمرو شرط فعل است (کاتوزیان(الف)، پیشین: ۱۵۴-۱۵۵).

اعتبار وکالت بلاعزل

در اینکه آیا جایز بودن وکالت جزء مقتضای ذات آن است که به استناد ماده ۲۳۳^۱ قانون مدنی شرط خلاف آن باطل و موجب بطلان عقد باشد یا جواز جزء مقتضای اطلاق عقد است که بتوان شروطی را در ضمن آن یا در عقد لازم دیگر گنجانند، سه نظریه وجود دارد:

عده‌ای از حقوقدانان از جمله دکتر شهیدی، دکتر امیری قائم مقامی و دکتر شهبازی اعتقاد دارند: جواز، اقتضاء ذات عقد وکالت است و ماده ۶۷۹ قانون مدنی را

^۱ ماده ۲۳۳ - شروط مفصله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است. شرط خلاف مقتضای عقد، شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود.

^۲ ماده ۹۵۹ - هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.

است و عقود اذنی وابسته به اراده طرفین می‌باشد، هرچند که ضمن عقد لازم دیگری شرط شود. لذا در صورت شرط عدم فسخ ضمن عقد لازم دیگری، باز عقد اذنی با فوت و جنون و سفه یکی از طرفین منفسخ می‌شود و این دوگانگی با منطق حقوق سازگار نیست. پس ماده ۶۷۹ یک استثناء و خلاف قاعده است که باید اصلاح یا حذف گردد.

برای رد این نظریه آمده است: اگرچه وکالت عقد، اذنی است و اذن قابل رجوع می‌باشد؛ ولی قابلیت رجوع از اذن نمی‌تواند اقتضا ذات اذن باشد؛ زیرا اگر چنین بود قانون شرط عدم عزل ضمن عقد لازم را معتبر نمی‌دانست. اگر قابلیت رجوع جزء ذات عقد باشد به هیچ طریقی نمی‌توان از آن عدول نمود؛ زیرا اگر ماده ۶۷۹ را یک استثناء با قابلیت تفسیر مضیق بدانیم، نمی‌توان منکر شد که طبیعت استثناء این است که مصداقی را از شمول حکم خارج می‌کند و قاعه می‌گوید به استناد یک استثناء و بدون وجود دلیل نمی‌توان مصادیقی دیگر را از شمول حکم خارج کرد؛ اما وجود همان یک استثناء کفایت می‌کند بر دلالت بر این امر که حکم و موضوع آن جزء ذات مستثنی‌منه نیستند، چرا که اگر چنین بود هرگز استثناء نمی‌خورد. همچنین مواد ۱۰۸^۱ و ۱۲۰^۲ از قانون مدنی بیانگر آن هستند که اذن اصولاً قابل رجوع می‌باشد و آن را مقید به موردی نموده‌اند که اذن‌دهنده خود را به وجه، متعهد به عدم رجوع ننماید. فی‌الواقع قانون پذیرفته اذن به وجه ملزمی غیرقابل رجوع می‌باشد. ناگفته نماند اذن غیرقابل رجوع لزوماً اعطای حق نمی‌باشد؛ زیرا حق ویژگی‌های خاص خودش را دارد ولی اذن غیرقابل رجوع این ویژگی را ندارد، مثلاً اذن اگر به وجه ملزمی غیرقابل رجوع باشد با فوت اذن‌دهنده یا مأذون از بین می‌رود ولی حق در صورت فوت ذیحق به ورثه منتقل می‌شود، مگر آنکه

مدنی در ماده ۹۵۹ افراد را از سلب حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی به طور کلی منع کرده است و نتیجه این سلب خواه به صورت تعهد مستقل باشد خواه به صورت شرط ضمن عقد، بلااثر است. واژه «به طور کلی» در این ماده از دو لحاظ قابل تعبیر است:

۱- کسی نمی‌تواند تمامی حقوق مدنی و یا یک نوع خاص از آن را از خود سلب کند که نتواند از آن متمتع شود.

۲- قانون مدنی از کلمه به طور کلی نخواست است کسی را منع از سلب کردن حق مدنی یا عدم اجرای آن از خود به طور جزئی یعنی در مورد خاص بنماید؛ بنابراین در صورتی که قانون صراحتاً در مورد خاصی سلب حق را منع ننموده است، هیچگونه اشکالی سلب حق تمتع یا اجرای آن نخواهد داشت (امامی، ۱۳۶۴: ۲۳۶-۲۳۷).

دکتر کاتوزیان در اینباره آورده‌اند: اولاً عام جدید نمی‌تواند بدون قرینه ناسخ خاص قدیم باشد. ثانیاً ماده ۹۵۹ ناظر به سلب حق به طور کلی است. اگر وکالت در تمام امور و بدون قید زمانی باشد مسلماً از مصادیق ماده ۹۵۹ است، ولی مطلق وکالت نمی‌تواند مصداق ماده مذکور باشد؛ پس ماده ۹۵۹ یکی از مخصص‌های ماده ۶۷۹ قانون مدنی است. همچنین اگر وکالت در تمام امور و بدون قید زمانی باشد، شرط عدم عزل یا نسخ آن مغایر با نظم عمومی و اخلاق حسنه است (کاتوزیان (الف)، پیشین: ۱۲۰).

دکتر شهبازی یکی دیگر از منتقدان شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم معتقد است: منشأ جواز در عقد وکالت اذن می‌باشد، زیرا عقد وکالت یکی از عقود اذنی

^۱ ماده ۱۰۸ - در تمام مواردی که انتفاع کسی از ملک دیگری به موجب اذن محض باشد مالک می‌تواند هر وقت بخواهد از اذن خود رجوع کند مگر این که مانع قانونی موجود باشد.

^۲ ماده ۱۲۰ - اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که بر وی دیوار او سرتیر بگذارد یا روی آن بنا کند هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود رجوع کند مگر این که بوجه ملزمی این حق را از خود سلب کرده باشد.



این نشانه وجود ندارد؛ در نتیجه لزوم احترام به خواسته آنان و وفای به شرط ایجاب می‌کند که از مفاد آن پیروی شود (چای‌بخش، پیشین: ۳۴-۳۵). دکتر امامی در اینباره می‌گوید: «اثر شرط وکالت و همچنین شرط عدم عزل ضمن عقد لازم آن است که وکالت یا عدم عزل نسبت به مشروط‌علیه لازم‌الوفای می‌گردد و او به اعتبار وجوب وفای به شرط نمی‌تواند وکالت را فسخ نماید و الا در احکام دیگر عقد جایز مانند انحلال آن به فوت یا جنون احد طرفین تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا وکالت ضمن عقد لازم و یا سلب حق از موکل، طبیعت عقد جایز را به لازم مبدل نمی‌نماید، بنابراین طبق ماده ۹۵۴ قانون مدنی به فوت و یا جنون احد طرفین عقد وکالت مزبور منفسخ می‌شود» (امامی، پیشین: ۲۳۴). دیوان عدالت اداری در دادنامه شماره ۲۷۹/۵/۸/۱۳۸۲ مقرر می‌دارد: دفاتر اسناد رسمی برای مفاد شرط عدم عزل ضمن خود وکالت را معتبر دانسته و به آن عمل نمایند. شورای نگهبان نیز در نظریه ۷۰۲/۳۰/۸۰-۲۲/۳/۱۳۸۲ خود دستورالعمل ثبت را مبنی بر رعایت چنین شرطی، خلاف شرع ندانسته است.

طرق ایجاد وکالت بلاعزل

باید توجه داشت که مفهوم شرط ضمن عقد با مفهوم اینکه ضمن عقدی شرطی بین متعاقدين شود، همانند ماده ۶۷۹ قانون مدنی، کاملاً یکسان به نظر نمی‌رسد. به بیان دیگر شرط وکالت وکیل یا عدم عزل وکیل که در ضمن عقد لازمی فیما بین متعاقین مقرر می‌شود، گونه‌ای دیگر از شرط را به دست می‌دهد؛ یعنی هر چند که ظاهراً چنین شرطی ضمن عقد لازمی مقرر شده، لیکن عقد لازم مبتنی بر این شرط واقع شده است در واقع شرط یکی از ارکان عقد لازم است به گونه‌ای که بدون لحاظ این شرط، عقد لازم منعقد نمی‌گردید. در واقع رابطه اصل و فرع که میان عقد و شرط برقرار است در این مورد فراتر رفته است و رابطه‌ای همانند لازم و ملزوم به خود گرفته است (خیراللهی و مهدوی، پیشین: ۷۱). با این توضیح باید گفت یکی از طرق ایجاد وکالت بلاعزل به موجب ماده ۶۷۹ قانون مدنی شرط در ضمن

مدت آن مقید به زمان حیات باشد (چای‌بخش، پیشین: ۲۹-۲۷).

شهید ثانی و به تبع وی قانونگذار معتقدند: جواز، اقتضای ذات وکالت نمی‌باشد بلکه آن را مقتضای اطلاق عقد می‌دانند. ولی شرط عدم عزل هنگامی معتبر است که ضمن عقد لازمی مقرر شده باشد. از بین فقها مرحوم یزدی بیان می‌دارد: در صورت شرط عدم عزل ضمن عقد جایز هم به سبب عموم حدیث «المومنون عند شروطهم»، شرط ظهور در لزوم دارد و لازم‌الوفای می‌باشد، ولی با فسخ عقد می‌توان شرط را نیز فسخ نمود. دیوان عالی کشور در رأی شماره ۷۷۶-۱۰/۱۲/۱۳۷۲ شعبه دوم چنین اظهار می‌دارد: «طبع اولیه عقد وکالت جایز است و اصل و قاعده در عقود جایز قابلیت فسخ طرفین می‌باشد، پس قسمت اخیر ماده ۶۷۹ استثناء بر قاعده می‌باشد و نباید آن را تفسیر موسع نمود، لذا صرف شرط عدم عزل ضمن عقد وکالت مؤثر نمی‌باشد». کمیسیون مشورتی آئین دادرسی مدنی اداره حقوقی در نظریه مورخ ۵/۳/۱۳۵۳ اسقاط حق عزل وکیل را به غیر از طرقی که در قسمت آخر ماده ۶۷۹ آمده است، فاقد اثر می‌داند.

گروه دیگر از جمله کاتوزیان و امامی اعتقاد بر آن داشتند که جواز، اقتضای ذات عقد وکالت نیست بلکه، اقتضای مطلق عقد است؛ اما با تفسیری موسع و اتکاء به حاکمیت اراده که آن بر اساس ماده ۱۰ قانون مدنی می‌باشد، حکم ماده ۶۷۹ قانون مدنی را به عقود دیگر و هم به شرط عدم عزل حتی ضمن خود عقد وکالت تسری داده‌اند (خیراللهی و مهدوی، پیشین: ۶۲-۶۳). دکتر کاتوزیان اعتقاد داشتند شرط ضمن عقد جایز فاقد الزام نمی‌باشد؛ زیرا تا زمانی که عقد جایز باقی است، شرط عدم عزل هم باقی است و به تعبیر دیگر از آنجایی که تنها راه، بر هم زدن عقد جایز است، تا به تبع آن شرط هم از بین برود این خود نوعی الزام است. آوردن وکالت ضمن عقد جایز، نشانه آن است که طرفین نخواسته‌اند آزادی خود را به طور کامل از بین ببرند و فقط مایلند وکالت را تابع آن عقد سازند. ولی وقتی سقوط حق عزل ضمن عقد جایز اعلام گردد دیگر

عقد لازم است که به دو صورت شرط وکالت در ضمن عقد لازم و شرط عدم عزل در ضمن عقد لازم قابل تصور است:

الف) شرط وکالت ضمن عقد لازم

با توجه به تعریف ماده ۱۸۵ قانون مدنی که اشعار می‌دارد: «عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه» و ماده ۲۱۹ که اذعان می‌دارد: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم الاتباع است، مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود»، ماهیت عقود لازم موجب می‌شود که شروط ضمن آنها از لحاظ ثبات، ماهیت عقدی که در آن درج شده است، پیدا نمایند. شرط وکالت ضمن عقد لازم نیز چنین وضعیتی را دارا می‌باشد (کلانتری، ۱۳۹۳: ۱۱). به بیان دیگر، از آنجا که شروط ضمن عقد توافقی فرعی محسوب می‌شوند که از عقد اصلی تبعیت می‌کنند. لذا شرط وکالت در ضمن عقد لازم نیز از عقد اصلی کسب لزوم می‌کند و از حیث بقا لازم می‌گردد. شرط مذکور به دو صورت ممکن است:

صورت اول، حالتی است که وکالت به صورت شرط نتیجه در عقد لازمی قرار می‌گیرد. اما اینکه شرط قابل اسقاط از ناحیه مشروط‌له می‌باشد یا خیر باید در دو مورد قائل به تمایز شد: اول اینکه شرط وکالت منحصراً به نفع یکی از طرفین نباشد و هر یک به نوعی هم مشروط‌له باشند و هم مشروط‌علیه، مانند اینکه در عقد نکاح شرط شود، شوهر در اداره املاک زن وکیل او باشد در این حالت بی‌گمان نه موکل حق عزل وکیل را دارد و نه وکیل حق استعفا دارد، مگر اینکه وکالت تنها به سود یکی از دو طرف باشد که در این حالت تنها مشروط‌علیه پای‌بند به آن است و آنکه شرط را به سود خود تحصیل نموده است، همیشه می‌تواند از این امتیاز بگذرد و شرط را برهم زند. مثلاً در مثال مذکور اداره اموال زن رایگان باشد و هیچ نفعی برای مرد قابل تصور نباشد. در این حالت، شرط چنین وکالتی در ضمن عقد نکاح به نفع زن است که از بیم استعفای شوهر آن را در

ضمن عقد نکاح آورده است. پس، می‌تواند از این امتیاز بگذرد و شوهر را عزل نماید؛ اما هرگاه وکالت در برابر دستمزد باشد معمولاً به این معناست که هدف از شرط وکالت در ضمن عقد لازم نکاح، بقای رابطه نمایندگی برای هر دو طرف است، در نتیجه، شرط حق عزل توسط زن نیز ساقط می‌شود (کاتوزیان(ب)، ۱۳۸۹: ۲۰۴-۲۰۵).

صورت دوم، حالتی است که التزام به وکالت دادن در ضمن عقد لازمی شرط شود، یعنی التزام به صورت شرط فعل باشد آنچه بی‌گمان الزام‌آور است وفای به شرط یعنی توکیل به غیر است. اما در مورد اینکه وکالتی که داده می‌شود برای دو طرف ایجاد الزام می‌کند، یا اینکه طبیعت اصلی خود را دارد کماکان محل اختلاف است:

دکتر امامی اعتقاد دارند شرط توکیل در عقد لازم نشانه این است که طرفین خواستار الزام‌آور وکالت می‌باشند و الا دلیلی نداشت که آن را ضمن عقد لازم شرط نمایند. در واقع مقصود طرفین از شرط وکالت ضمن عقد لازم علاوه بر التزام به توکیل، بقای وکالت نیز می‌باشد.

سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در عروه الوثقی آورده است: مفاد شرط تنها لزوم وکالت دادن است، نه حفظ آن. پس اگر موکل بعد از اعطای نیابت، وکیل را عزل نماید برخلاف شرط، کاری ننموده است. به عبارت دیگر مشروط‌علیه تنها موظف به اجرای مفاد شرط و توکیل به مشروط‌علیه است و نه التزام به بقای آن؛ زیرا اساساً آنچه در این شرط مصرح است توکیل به غیر و التزام به وکالت دادن است و تعهد مشروط‌علیه ناظر به انتخاب و نصب وکیل بوه است نه ابقا و نگهداری آن (وحیدی، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

به نظر دکتر کاتوزیان، اگر قرینه خاصی بر قصد مشترک نسبت به حفظ وکالت وجود نداشته باشد، نظر دوم قابل تأیید است؛ زیرا آنچه ضمن عقد لازم شرط شده و از آن کسب لزوم می‌نماید اعطای نیابت است نه ابقای آن؛ زیرا وکالت در خارج از عقد و به صورت مستقل واقع می‌شود و طبیعت خود را حفظ می‌نماید و وکیل می‌تواند استعفا دهد و موکل نیز حق دارد او را



است، وکالت غیرقابل عزل خواهد بود و هرگاه مدت داشته باشد در اثنای مدت، موکل نمی‌تواند وکیل را عزل نماید. عقد لازمی که شرط عدم عزل ضمن آن قید می‌شود فرقی نمی‌نماید با خود وکیل منعقد شود و یا با شخص ثالث (امامی، پیشین: ۲۳۳).

شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم نیز مانند شرط وکالت ضمن عقد لازم به دو صورت قابل تصور است:

صورت اول، حالتی است که ضمن عقد لازم، حق عزل وکیل از موکل سلب می‌شود یا حق استعفاء وکیل ساقط می‌گردد؛ یعنی به صورت شرط نتیجه است. در این حالت بنابر اصل حاکمیت اراده مشترک و لزوم وفای به شرط، اختیار عزل موکل یا حق استعفا وکیل، ساقط و او پای‌بند به وکالت می‌شود. در واقع منظور از عبارت «عدم عزل» در ماده ۶۷۹ قانون مدنی عدم تحقق فسخ است که به صورت شرط نتیجه قرار داده شود. آثار حقوقی سلب حق با تعهد بر عدم انجام حق بسیار متفاوت است، با این توضیح که هنگامی که شخص حقی را از جانب خویش سلب می‌کند که در موضوع مانحن‌فیه حق عزل یا استعفا است. اساساً آن حق از جانب وی ساقط می‌گردد و بسان حالتی است که اساساً از قبل چنین حقی را دارا نبوده است. اما در صورتی که تعهد بر عدم انجام حقی می‌نماید همچنان ذیحق بوده لیکن تعهد بر عدم انجام آن کرده است. بدیهی است ممکن است هر تعهدی از جانب متعهد به انجام نرسد یا متعهد برخلاف آن عمل کند که مستنداً به مواد ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹^۳ ضمانت اجرای آن اختیار حق فسخ عقد لازم اصلی برای مشروطه است (وحیدی، پیشین: ۱۶۲-۱۶۳).

صورت دوم، حالتی است که ضمن عقد لازم موکل تعهد می‌نماید از حق عزل استفاده ننماید یا وکیل تعهد

عزل نماید (کاتوزیان(ب)، پیشین: ۲۰۶-۲۰۴). زیرا سلب حق عزل امری است برخلاف قاعده که نیازمند نص و یا تصریح در قرارداد است، و در فرضی که طرفین سکوت اختیار کرده‌اند دلیلی بر بلاعزل بودن آن وجود ندارد. به همین دلیل در جایی که سکوت طرفین محفوظ به قرینه‌ای دال بر بلاعزل بودن باشد بلاشک باید حق عزل را ساقط شده پنداشت و به طریق اولی در جایی که تصریح به این امر شده باشد نیز همین حکم جاری خواهد بود (وحیدی، ۱۳۸۳: ۱۶۱). بنابراین طرفین عقد وکالت می‌توانند وکالت را ضمن عقد لازمی شرط نمایند و از این طریق حق فسخ برای طرفین حسب مورد، محدود می‌گردد و تا هنگامی که عقد اصلی پابرجاست شرط تبعی آن نیز برقرار است. به عبارت دیگر در این حالت وکالت نه لازم می‌گردد و نه کسب لزوم می‌کند، بلکه تنها برای مشروط‌علیه بخاطر نفس شرط ضمن عقد لازم، ایجاد محدودیت می‌کند و تا هنگام بقاء عقد اصلی تخلفی از شرط برای مشروط‌علیه ممکن نیست و تنها زمانی که عقد لازم اصلی که شرط وکالت در آن به عنوان رکنی از انعقاد عقد آمده است، از بین برود، شرط عدم عزل وکیل از بین می‌رود (خیراللهی و مهدوی، پیشین: ۶۶).

ب) شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم

در این حالت، عقد وکالت مستقلاً واقع می‌شود و سپس موکل عقد لازم دیگری منعقد می‌نماید و عدم عزل وکیل را ضمن عقد مزبور شرط می‌کند؛ در این صورت شرط عدم عزل، جزء عقد لازم قرار می‌گیرد و لازم-الاتباع خواهد بود. در صورتی که وکالت یا شرط عدم عزل مدت نداشته باشد مادام که عقد اصلی موجود

^۱ ماده ۲۳۷ - هر گاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد، اثباتاً یا نقیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است، باید آن را به جا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفاء شرط بنماید.

^۲ ماده ۲۳۸ - هر گاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم به انجام آن غیر مقدور ولی انجام آن به وسیله شخص دیگری مقدور باشد حاکم می‌تواند به خرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.

^۳ ماده ۲۳۹ - هر گاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.

اعمال حقوقی از طرف شخصی به دیگری است و به همین دلیل از عقود اذنی است که بقای آن وابسته به استمرار این اذن است.

با توجه به جایز بودن و اذنی بودن عقد وکالت حتی در مواردی که وکالت وکیل یا عدم عزل وی ضمن عقد لازمی شرط گردد، این امر نمی‌تواند جواز عقد وکالت را تبدیل به لزوم کند (عنایت‌تبار، ۱۳۸۹: ۳۵). همچنین با فوت هر یک از طرفین در وکالت بلاعزل، بقای وکالت منتفی می‌شود؛ زیرا:

اولاً: بند ۳ ماده ۶۷۸ قانون مدنی^۱ به طور مطلق فوت یا جنون وکیل یا موکل را موجب انقضای وکالت می‌داند.

ثانیاً: مطابق ماده ۹۵۴ قانون مدنی، به عنوان قاعده حاکم بر همه عقود جایز، مدت احد طرفین موجب انفساخ عقد جایز خواهد شد. بدیهی است بلاعزل بودن وکالت و اسقاط حق عزل یا استعفا، ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد و آن را به عقدی لازم تبدیل نمی‌کند و صرفاً موکل حق عزل وکیل، و وکیل حق استعفا را در مدت محدود یا نامحدود از خود سلب نموده است.

ثالثاً: جوهره اذن و نیابت در وکالت که در مرحله حدوث عقد وجود داشته، در باقی هم مورد نیاز است و با فوت یکی از طرفین در نظام حقوقی نمی‌توان پذیرفت که کماکان اذن و نیابت باقی خواهد ماند.

پس اثر فوت هر یک از طرفین انحلال عقد وکالت بلاعزل را به همراه خواهد داشت (محمدحسینی طرقی، ۱۳۸۸: ۴۰-۳۹).

در مورد وکالت بلاعزلی که امروزه در معاملات رواج پیدا کرده باید گفت: از آنجایی که این وکالت بلاعزل، وکالت صرف نیست و از نظر عرف و قصد طرفین گاهی این نوع وکالت معامله‌ای مستقل و کامل محسوب می‌گردد که معمولاً در قالب مبایعه‌نامه عادی بوده و با مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی همخوانی دارد، با فوت هر یک از طرفین، منفسخ می‌شود؛ اما استثنائاً در این مورد با

می‌نماید که از حق استعفای خود استفاده ننماید که در این حالت حق عزل و استعفا از بین نمی‌رود و هرگاه برخلاف شرط آن را به کار برند عزل و استعفا نفوذ خود را دارد. با این عمل عقد وکالت منحل می‌شود و موکل یا وکیل می‌توانند از طرف مقابل خسارات ناشی از این پیمان‌شکنی را مطالبه نمایند.

آثار وکالت بلاعزل

با توجه به شرح روش‌های بی‌تأثیر ساختن اراده به عنوان عامل سازنده عقد جایز، مسلم است که خالق اراده فقط در طریق اول می‌تواند دخالت نماید و از انشای اراده خویش خودداری نماید. در واقع با این عمل می‌تواند حق فسخ را از خود سلب نماید و نمی‌تواند برای عمل حقوقی که برای ادامه حیات آن به اراده احتیاج دارد، در هنگام خلق برای زمان‌های آینده ولو اینکه اراده بیمار و یا به عبارتی معیوب است و یا از بین رفته است آن عمل حقوقی را انشا نماید، چون این امر برخلاف طبیعت و ذات آن عمل حقوقی می‌باشد. در نتیجه اگر عقد جایزی ضمن عقد لازمی درج گردد، از آنجایی که عقد لازم را نمی‌توان هر زمان فسخ نمود، عقد جایز هم قابل فسخ نخواهد بود. مبنای حقوقی این مطلب چنین توجیه می‌شود: در این حالت اهلیت اجرای فسخ را نداشته و با توجه به این امر که برای اجرای هر عمل حقوقی اهلیت اجرا لازم است، اجرای فسخ غیرممکن خواهد بود (مصلحی، پیشین ۳۴۶-۳۴۵).

با توجه به مطلب مذکور، چنانچه عقد جایزی به صورت شرط ضمن عقد لازمی قرار داده شود، خصوصیت لزوم عقد اصلی در شرط ضمن آن یعنی در تعهد تبعی اثر می‌گذارد و عقد جایز ضمن عقد لازم را نیز غیرقابل فسخ می‌سازد. در مورد عقد وکالت و شرط آن ضمن عقد لازم دیگر باید گفت: وکالت در قانون مدنی، عقدی است جایز که موضوع آن دادن اذن و اختیار انجام

^۱ ماده ۶۷۸ - وکالت به طریق ذیل مرتفع می‌شود: به عزل موکل، استعفای وکیل، به موت یا به جنون وکیل یا موکل.



۴- خیراللهی، محمدعلی و وحیدرضا مهدوی (۱۳۸۹)، «وکالت بلاعزل و تشخیص نوع شرط وکالت وکیل یا عدم عزل ضمن عقد لازم»، فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی.

۵- سلطانی نژاد، هدایت‌الله (۱۳۷۶)، «وکالت، شرط ضمن عق جایز»، مجله کانون.

۶- شهیدی، مهدی (۱۳۸۱)، حقوق مدنی - اصول قراردادها و تعهدات، تهران: انتشارات مجد.

۷- صفایی، حسین (۱۳۸۳)، قواعد عمومی قراردادها، تهران: انتشارات میزان.

۸- عنایت‌تبار، رشید (۱۳۸۹)، «بررسی بقای وکالت پس از فوت وکیل»، مجله کانون.

۹- کاتوزیان(الف)، ناصر (۱۳۸۰)، قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، تهران: انتشارات انتشار.

۱۰- کاتوزیان(ب)، ناصر (۱۳۸۹)، عقود معین، تهران: انتشارات انتشار.

۱۱- کلانتر، سیدمهران (۱۳۹۳)، «نظام حقوقی شروط ضمن عقد»، همایش ملی وکالت، اخلاق، فقه و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد میبد.

۱۲- مصلحی، علی حسین (۱۳۸۲)، «اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

۱۳- محمدحسینی‌طرقی، مرتضی (۱۳۸۸)، «بررسی انحلال قهری عقد وکالت با فوت یا جنون»، مجله کانون.

۱۴- موسوی‌بجنوردی، سیدمحمد (۱۳۸۵)، قواعد فقهیه، تهران: انتشارات مجد.

۱۵- وحیدی، امیرحسین (۱۳۸۳)، «وکالت، بدون حق فسخ»، مجله کانون.

مرگ موکل یا وکیل ورثه آنها قائم‌مقام مورث خود خواهند بود و حقی که در موضوع وکالت وجود داشته و یا تعهدات موجود در وکالت بسته به سمت متوفی به وراث آنها منتقل می‌شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به تعریف عقد جایز و آثار آن در مواد ۱۸۵ تا ۱۸۷ و ماده ۶۷۸ و ۶۷۹ به طور اختصاصی در مورد طرق انفساخ عقد وکالت و ماده ۹۵۴ که به طور کلی راجع به انحلال عقود جایز است، عقد وکالت از عقود جایز و اذنی می‌باشد که می‌توان آن را بدون توجیه قانونی در هر زمانی در قالب عزل وکیل از سوی موکل یا استعفای وکیل از جانب خودش فسخ نمود و همچنین است، از طرفی دیگر به اتفاق آرای فقها و حقوقدانان می‌توان بر این باور بود که می‌توان وکالت بلافسخ را در نظام حقوقی ایران پذیرفت. برای ایجاد این عمل حقوقی می‌توان عدم عزل وکیل از سوی موکل یا استعفای او را به عنوان شرط فعل یا نتیجه در ضمن عقد لازمی به عنوان یکی از ارکان اصلی عقد لازم قید نمود؛ در این حالت مفاد شرط، الزام به وکالت دادن است نه التزام به حفظ آن. همچنین می‌توان خود وکالت را به طور مستقل منعقد نمود و به عنوان شرط فعل ضمن عقد لازم دیگر درج کرد. در این صورت عقد وکالت به صورت عقد لازم به معنی اعم ظهور می‌کند ولی ماهیت جواز خود را از دست نمی‌دهد به همین علت با مرگ و جنون و سفه هر یک از طرفین از بین می‌رود.

فهرست منابع

- ۱- امامی، سیدحسن (۱۳۶۴)، حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۲- امیری‌قائم‌مقامی، عبدالمجید (۱۳۸۵)، کلیات حقوق تعهدات - وقایع حقوقی، تهران: انتشارات میزان.
- ۳- چای‌بخش، مهدی (۱۳۸۶)، «بررسی حقوقی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت»، مجله کانون.